■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب امتیاز: سازمان صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران ■ مدیر مسؤول: مهدی عرفاتی

جام جم

■ شاپا: ISSN۱۷۳۵-۳۶۳۷
■ پایگاه اطلاع رسانی: www.jamejamdaily.ir
■ پست الکترونیکی: info@jamejamdaily.ir

■ تهران، بلوار میرداماد، جنب مسجد الغدیر، شماره ۱۲۹
■ تلفن: ۲۳۰۰۴۰۰۰ - ۰۲۱ ■ دورنگار تحریریه: ۲۲۲۲۶۲۵۲
■ سازمان شهرستان‌ها: ۴۵۸۹۷ ■ کد پستی: ۱۹۱۱۶۱۸۴۱۳
■ امور مشترکین: ۴۴۴۲۹۳۰ ■ سازمان آگهی‌ها: ۴۹۱۰۵۰۰۰
■ پیامک: ۳۰۰۰۱۱۲۴۰ ■ روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۴۲
■ چاپ: به صورت همزمان در تهران و شهرستان‌ها (چاپخانه‌های روزنامه جام جم)

سه‌شنبه ۱۴ مرداد ۱۳۹۹ | ۱۴ ذی‌الحجه ۱۴۴۱ | ۲۰ صفحه | سال بیست و یکم - شماره ۵۷۲۳ | استان تهران و البرز ۲۵۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۱۵۰۰ تومان | Tuesday-August 4, 2020

حدیث روز: الخصال

امام سجاد(ع): نگاه مؤمن به چهره برادر مؤمن خود از روی دوستی و محبت به او عبادت است.

پلک احساس: حسین پناهی

لب به اسرار فروبند و میندیش به راز
ورنه از قافله مور و ملخ درمانی

امروز در تاریخ:

- صدور فرمان مشروطیت (۱۲۸۵ ش)
- ترور سید حسن آیت، نماینده مجلس / رای اعتماد مجلس شورای اسلامی به نخست‌وزیری محمد جواد باهنر (۱۳۶۰ ش)
- درگذشت حسین پناهی، شاعر و بازیگر (۱۳۸۳ش)

اوقات شرعی:

اذان ظهر: ۱۳/۱۰ — غروب آفتاب: ۲۰/۰۶
اذان مغرب: ۲۰/۲۵ — نیمه‌شب شرعی: ۰۰/۲۳
اذان صبح (فردا): ۴/۴۰ — طلوع خورشید (فردا): ۶/۱۶

پیش‌بینی آب و هوا چهارشنبه

تهران	ایلام	اراک	بوشهر	بیرجند	خرم‌آباد	کرمان	گرگان
۳۵ / ۲۴	۳۴ / ۱۷	۳۴ / ۱۳	۴۱ / ۳۲	۳۴ / ۱۹	۳۹ / ۱۶	۳۶ / ۲۲	۳۰ / ۲۰

حکمت ۳۴۷: نهج‌البلاغه

ستودن بیش از استحقاق، تملق است و کمتر از استحقاق، ناتوانی در گفتار است یا رشك بردن.

خودنویس

عینکت را انتخاب کن

حامد عسکری
شاعر و نویسنده

آفتاب که عمود می‌تابید. آدم‌ها و اشیا که بی‌سایه می‌شدند توی خیابان‌ها پرنده پر نمی‌زد. به معنای واقعی هیچ‌کس دقیقا هیچ‌کس توی خیابان‌ها نبود. تف حرارت و گرما بود که از آسفالت‌های خمیرشده از تشباد آفتاب بلند می‌شد و گنجشك را توی آسمان برشته می‌کرد و عجیب این‌که همین گرما بهشت نوجوانی ما بود.

پدر من کارمند آموزش و پرورش بود و عمویم شغل آزاد داشت. با فاصله یك کوچه همسایه بودیم. پدرها تقریبا همزمان از راه می‌رسیدند.

ناهار می‌خوردند و زیر خنکای مرطوب با عطر دلبر پوشال‌ها چادر نماز مادرها را شمد می‌کردند و درازکشیده دل می‌دادند به این بانگ آزادیست کز خاوران خیزد که قبل از اخبار پخش می‌شد. خواب پدر که سنگین می‌شد، می‌زدیم از خانه بیرون.

پسرعمو هم سوئیچ موتورسیکلت عمویم را کش می‌رفت و موتور را خرکش می‌بردیم سرکوچه بعدی و با تك هندل روشن می‌شد و می‌رفتیم سمت قنات اکبرآباد. تن می‌سپردیم به خنکای آب و انارها و خرماهای نیم‌رس باغ‌های اطراف قنات و برگشتن به خانه با موهای براق و دست‌های پیر شده.

این روزها، روزگارمان را نگاه می‌کنم. دلم برای بچه‌های این دهه می‌سوزد. نه این‌که قطعنامه صادر کنم که هرچه تفریح دارند، مزخرف است و باید مثل ما تفریح کنند و ایکس‌باکس و پی‌اس‌فور و فلان خیلی لذتش از موتورسواری و شنا در قنات کمتر است.

بچه‌های امروز برای آیندگانشان خواهند گفت که ما شش ماه از سال را ماسك زدیم و توی خانه ماندیم و دست‌هایمان را روزی هزاربار شستیم و توی این مدت نه بوسیدیم نه بوسیده شدیم.

نه بغل گرفتیم و نه بغل شدیم... خاطره‌ها گاهی لذتبخشند و گاهی حسرت‌بار. مهم این است چه عینکی انتخاب می‌کنی و از کجا به این روزهایت نگاه می‌کنی.

کافه میرداماد

روح‌الامین حسینی، فعال اجتماعی و مدیر موسسه کارآفرینی و نوآوری اجتماعی سورن:

فقیر تولید نکنیم!

طاهره آشیانی
روزنامه‌نگار

قبول کنیم که جوانان امروزی سرشار از خلاقیت‌اند، باسوادند و با استفاده از دنیای بی‌کران اینترنت به اطلاعات زیادی دسترسی دارند و در یک‌کلام سوادشان خیلی بیشتر از نسل‌های قدیمی است. برای همین است که معمولا دست به هر کاری می‌زنند، موفق‌تر از نسل‌های گذشته عمل می‌کنند. اگر تصمیم بگیرند در حوزه اجتماعی فعال شده و راهی برای درمان آسیب‌های اجتماعی پیدا کنند، راه‌های جدیدتر و موثرتری را پیشنهاد می‌دهند. یکی از این جوان‌ها که باورهای اندیشمندانه‌ای درباره کمک به محرومان دارد، روح‌الامین حسینی است که در اینستاگرام صفحه‌ای دارد و دیدگاه‌هایش را درباره مسؤولیت‌پذیری اجتماعی و محرومیت‌زدایی می‌نویسد. در دانشگاه، درس دامپزشکی می‌خوانده اما دانشگاه را رها کرده و شروع می‌کند به پژوهش درباره اجتماع. می‌خواند، تحقیق می‌کند و با دوستش مرحوم امیرمحمد اژدری که دوسال قبل در سانحه تصادف جانش را از دست داد به نقاط مختلف کشور سفر می‌کنند و می‌آموزند که چگونه به مردم محروم کمک کنند تا آنها توانمند شده و بتوانند زندگی خود را سر و سامان بدهند بدون این‌که تا آخر عمر به دیگران وابسته بمانند.

روح‌الامین با کمک مردم چند سال قبل مدرسه‌ای در منطقه ۱۷ برای کودکان آسیب‌دیده تاسیس کردند که به نام خانه کودک سورن شناخته می‌شود و ۱۵۰ کودک دختر و پسر را تحت پوشش دارد؛ مدرسه‌ای که به بچه‌های لب‌خط مهارت‌هایی یاد می‌دهد که منطبق با تکنولوژی‌های روز است و از آنها آدم‌های توانمندی می‌سازد که خواهند توانست آینده خود را بهتر بسازند. خانه کودک برای بچه‌های مقطع دبستان است.

خانه کودک سورن، خانه مهارت‌آموزی

حسینی درباره این مدرسه می‌گوید: موسسه سورن، ثبت سازمان بهزیستی است. یکی از کارهای این موسسه این است که بچه‌های بازمانده از تحصیل را شناسایی کرده و جذب می‌کنیم و به آنها مهارت‌های مختلف را آموزش می‌دهیم. در کنارش درس هم می‌خوانند و بعد به آموزش و پرورش معرفی می‌شوند و امتحان می‌دهند و وارد نظام آموزشی می‌شوند. ما در موسسه سورن، وظایف دولت را به‌عهده نمی‌گیریم. آموزش و تحصیل وظیفه دولت است نه من که موسسه مردم‌نهاد را اداره می‌کنم. من به بچه‌ها چند مهارت را آموزش می‌دهم که اولین‌اش سواد مالی است، این‌که بچه‌ها رفتار با پول را یاد بگیرند. همه بچه‌های محصل در خانه کودک سورن، کار می‌کنند و کاسب هستند، باید یاد بگیرند که با پول چگونه می‌توانند کار کنند تا به سود برسند. به آنها بورس را آموزش می‌دهم، قرض‌الحسنه و پس‌انداز را یاد می‌دهم. کرونا که آمد، مدارس تعطیل و آموزش آنلاین و سامانه شاد فعال شد. اینجا بود که یکی از مهم‌ترین چالش‌های سیستم آموزش و پرورش خودش را نشان داد. بیشتر بچه‌ها سواد اینترنت و دیجیتال نداشتند، نه بلد بودند با گوشی و تبلت کار کنند و نه سواد رسانه‌ای داشتند که بتوانند از فضای اینترنت به درستی استفاده کنند. اینجا بود که آسیب‌های دیگری هم شکل گرفت. ما دو سال است در خانه کودک سورن به بچه‌ها سواد دیجیتالی آموزش می‌دهیم. کدنویسی به آنها می‌آموزیم. مشاغل آینده براساس آی‌تی است و بچه‌ها باید در این زمینه توانمند شوند. سواد زیست‌محیطی را هم آموزش می‌دهیم، این‌که زباله‌ها چگونه تفکیک شوند و در کنارش کشاورزی را هم یاد می‌گیرند. در کنار حیاط خانه کودک سورن یک گلخانه حرفه‌ای ساخته‌ایم که بچه‌ها در آنجا کشت و زراعت یاد می‌گیرند با همین‌ها به بچه‌ها سواد اقتصادی و کارآفرینی هم آموزش می‌دهیم. شغل درست را از همین کودکی و سواد اجتماعی را هم با متد «فلسفه برای کودک» یاد می‌گیرند.

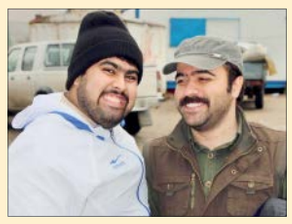

روح‌الامین حسینی و شهید اژدری برای شناسایی آسیب‌های اجتماعی به حاشیه شهرها و مناطق محروم سفر می‌کردند تا با تحقیق و مطالعه روی افراد، آسیب‌ها را شناسایی کرده و به صورت تخصصی آنها را حل کنند.

حسینی درباره تامین هزینه‌های خانه کودک سورن می‌گوید: همراهان ما، مسؤولیت‌پذیری اجتماعی را یاد گرفته‌اند برای کمک به این بچه‌ها سرمایه‌گذاری اجتماعی انجام دهند و بخشی از هزینه‌های این موسسه را تقبل کنند. در موسسه، کلینیک دندانپزشکی کاملا مجهز راه‌اندازی کرده‌ایم که هم بیماری‌های دهان و دندان بچه‌ها و خانواده‌های آنها را رایگان انجام می‌دهیم و هم به عموم مردم سرویس داده و هزینه‌اش را دریافت می‌کنیم و این درآمدزایی به اداره مدرسه کمک می‌کند.

مسؤولیت‌پذیری اجتماعی نیاز به آموزش دارد

حسینی باورهای خاص خود را درباره نیازمند و نحوه کمک به او دارد. به باور این فعال اجتماعی همان‌گونه که یک پزشک قبل از این‌که وارد کار طبابت شود باید آموزش ببیند و تخصص پیدا کند، فعال اجتماعی هم باید آموزش ببیند و بداند چگونه باید وارد اجتماع شده، آسیب‌ها را شناسایی کرده و کمک جمع‌آوری کرده و آنها را درست هزینه کند. او می‌گوید: فعال اجتماعی اول باید اجتماع سالم و ناسالم را بشناسد و تخصص پیدا کند تا بعد بتواند آسیب اجتماعی را درمان کند. اگر این روند را طی نکرده باشد هم آسیب را عمیق‌تر می‌کند و هم به ورطه گداپروری می‌افتد. باید حواسمان به صنعت فقر باشد که دامن جامعه را گرفته است. ساختارهایی داریم که فقیر تولید می‌کنند چون حیات خودشان به این موضوع بستگی دارد. اگر گدایی وجود نداشته باشد، او نمی‌تواند کاسبی کند! نه تنها در این ایران بلکه در همه جهان این صنعت وجود دارد.

جهادگر هم باید متخصص باشد

۱۱ سال است که در حوزه اجتماع فعالیت دارم. ۱۸ سالم بود که وارد این حوزه شدم و الان ۲۹ سالم است. به مناطق مختلف سفر کرده‌ام؛ از حاشیه شهرها تا مناطق محروم. برای همین می‌گویم آقا و خانمی که راه می‌افتی به حاشیه شهرها و کوره‌پزخانه‌ها و... می‌روی و شاد و خرم هستی که به مردم این مناطق غذا و لباس رسانده‌ای در واقع تو گداپروری کرده‌ای. حاشیه‌نشینی یکی از جدی‌ترین آسیب‌های اجتماعی است. مردمی که از شهرهای خود به حاشیه شهرهای بزرگ مهاجرت می‌کنند و در این مناطق ساکن می‌شوند، وقتی بدون هدفگذاری و شناسایی آسیب‌ها و رفتار درست در مقابل آنها، به این مردم غذا و پوشاک می‌رسانی یعنی به آنها می‌گویی کار خوبی کردید که مهاجرت کردید و ما به شما کمک می‌کنیم! چنین می‌شود که او به بقیه فامیل‌ها و دوستانش می‌گوید که بیایید که اینجا هم غذا هست، هم پوشاک و... کسی که دانش و تخصص کمک‌های اجتماعی ندارد، نباید وارد این حوزه شود. قبل از این‌که به مردم کمک کنیم باید به مردمی که اشتیاق کمک‌رسانی دارند، آموزش بدهیم که چگونه و از چه مسیرهایی باید کمک کنند.

مسؤولیت‌پذیری اجتماعی این نیست که همه راه بیفتند و کمک کنند، زلزله می‌آید، طرف خودش راه می‌افتد سمت سرپل‌ذهاب که کمک کند! اینها خودشان به آسیب تبدیل می‌شوند، مگر تو می‌دانی که این کمک‌ها باید چگونه توزیع شود و به کی و چه مقدار داده شود و تا کی ادامه پیدا کند؟ در سیل و دیگر بلایای طبیعی هم همین‌طور. کمک‌رسانی و جهادگری یک تخصص است که باید از سوی متخصصان انجام شود وگرنه خودش به آسیب تبدیل می‌شود. این‌که مردم دوست دارند کمک کنند، فی‌نفسه بد نیست اما باید بدانند که کمک‌ها را در کجا و چگونه باید هزینه کنند. دنیا رو به رشد است و شرایط تغییر کرده، الان تامین هزینه مربیانی که مثلا به بچه‌ها مهارت‌های زندگی را آموزش می‌دهند در اولویت است. در مناطق محروم، کارآفرینی اولویت است. این که غذا و پوشاک برای مدتی به آنها برسانی و بعد رهایشان کنی به آن مردم بیشتر آسیب زده‌ای. کارآفرینی و ایجاد اشتغال مهم‌ترین کمکی است که می‌توان به مردم مناطق محروم کرد. در دوره کرونا و مشکلاتی که برای مردم پیش آمده شاید برخی فعلا نیازمند شده باشند؛ آنقدر اشتباه و نابجا به آنها کمک نکنیم که عادت کنند و تبدیل به فقرایی شوند که همیشه چشم به کمک دیگران بدوزند. باز هم تاکید می‌کنم هرنوع کمکی نیاز به تخصص دارد تا جامعه قوی شود.

مقطع حساس‌کنونی

مردی که راستش را گفت

امید مهدی‌نژاد
طنزنویس

در یکی از مراکز خرید که با رعایت پروتکل‌های بهداشتی و فاصله‌گذاری اجتماعی جای سوزن انداختن نبود، مردی به مرد دیگری که مشغول تماشای اجناس یک مغازه از پشت ویترین بود، نزدیک شد و پس از سلام و احوالپرسی گفت: گمان می‌کنم مرا بجا نیاوردید؟ مرد دوم گفت: واقعا چهره‌تان برای من آشناست، اما هرچه فکر می‌کنم به یاد نمی‌آورم شما را کی و کجا دیده‌ام. مرد اول گفت: در مهمانی خانواده رجبی. مرد دوم گفت: آه، بلی یادم آمد. شما در آنجا کنار آقای بهرامی نشسته بودید و موز پوست می‌کندید.

مرد اول گفت: بلی. مرد دوم گفت: خوشحالم که شما را بار دیگر می‌بینم. مرد اول گفت: سعادت از بنده است. وی سپس افزود: عرضی داشتم. ممکن است ده میلیون تومان به بنده قرض بدهید؟ مرد دوم گفت: خیلی معذرت می‌خواهم، اما من شما را تنها یک‌بار دیده‌ام. مرد اول گفت: با الان دو بار. مرد دوم گفت: اصلاً شما بگو سه بار، اما انسان‌ها وقتی پول می‌خواهند سراغ اقوام یا دوستان نزدیک خود و کسانی که آنها را می‌شناسند و از مراتب خوش‌حسابی آنها مطلعند، مراجعه می‌کنند. تعجب می‌کنم که شما از من پول می‌خواهید.

مرد اول گفت: درست می‌فرمایید؛ اما من دقیقا به همین دلیل که مرا نمی‌شناسید از شما پول خواستم. اگر می‌شناختید دوزار هم کف دستم نمی‌گذاشتید. در این لحظه مرد دوم که مردی ریسک‌پذیر، خلاق و کارآفرین بود صداقت مرد اول را پسندید و به او پیشنهاد داد با وی کار کند. آنها از فردای آن‌روز در راستای اهمیت تولید ملی یک کار تولیدی را آغاز کردند، اما چندی بعد بر اثر پیچیدگی قوانین مربوطه و سنگ‌اندازی نهادهای نامربوط و کسادی بازار و نوسانات شدید نرخ ارز و سایر موارد، سرمایه خود را از دست دادند و ورشکسته شدند و به خاک سیاه نشستند و اکنون هردو در کنار هم با یک موتورسی‌جی به کار پیک موتوری و حمل بار و مسافر اشتغال دارند.

تلنگر

روزنامه صد سال قبل

علیرضا رأفتی
روزنامه‌نگار

چله تابستان سر آمده بود که شاه قاجار ناچار از خر شیطان پایین آمد و مشروطه را پذیرفت. ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ شاه قاجار بالاخره زیر بار مشروطیت رفت. این که چرا شما خواننده روزنامه باید بعد از صد و ده پانزده سال اول صبح پول بی‌زبان را بدهی و روزنامه را بخری و این را بخوانی که ۱۱۴ سال پیش در این روز چه اتفاقی افتاده، سؤالی است که پاسخش را نمی‌دانم! اصلا همین مساله که این چند ورق کاغذ که شما خریده‌ای اسمش روزنامه است و روزنامه یعنی چیزی که به وقایع روز بپردازد را می‌شود دستمایه کرد و گفت این دست مسائل تاریخی جایی در روزنامه ندارد. به خواننده روزنامه تاریخ ۱۴ مرداد ۱۳۹۹ مربوط نمی‌شود که بر مردم کشورش در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ چه گذشته است. اما من فکر می‌کنم که روزنامه را نباید با یك یادداشت قضاوت کرد. باید تمام روزنامه را خواند. همین که شما ۱۹ و نیم صفحه از وقایع روز را در روزنامه جام جم بخوانید و حالا در آخر صفحه بیستم این روایت از صد و چند سال پیش به گوش‌تان بخورد شاید خودتان پیش خودتان علتش را پیدا کنید. «شباهنگام امام جمعه کسانی از سران ایشان را به خانه خود خواند و چنین گفت: امروز هنگام پسین بود که بازار را بستید و بسیاری از مردم از چگونگی آن آگاه نشدند. فردا باز بازارها را ببندید و علما را به مسجد آورید تا به همدستی کار پیش رود. فردا بازارها را باز نکردند و در مسجد شاه انبوه شدند و هنگام پسین دنبال علما فرستادند و همه گرمی نمودند...» این تکه از تاریخ برمی‌گردد به سال ۱۲۸۴ که تجار قند را فلك کرده بودند. قصه این بود که مردم به چشم دیده بودند که آدم حکومت پای حاجی سید هاشم قندی را بسته بود به چوب فلك و گرفته بود زیر شلاق و تازیانه.

حاجی سید هاشم قندی بازاری بود و دستگیر مردم. ریش سفید کرده بود و مردم تهران به ریش‌اش قسم می‌خوردند. هر جا هر کس از زندگی درمی‌ماند نشانی دکان حاجی قندی را می‌گرفت و کارش راه می‌افتاد. ناگهان مردم ریش سفید و دستگیرشان را زیر شلاق حکومت دیده بودند و خون‌شان به جوش آمده بود. قصه این بود که قیمت قند یکدفعه سر به فلك گذاشته بود. شاه قاجار به والی تهران سپرده بود پیگیری کند و عواملش را به فلك بگیرد.

والی تهران تجار قند را به خط کرده بود که علت گرانی چیست. همه به اتفاق گفته بودند علت جنگ بین روس و ژاپن است. قند به ایران نمی‌رسد و تازه ما در تهران سعی کردیم قیمت را پایین نگه داریم. بقیه شهرها گران‌ترند. والی تهران زیر بار نرفته بود و حاجی قندی را وسط بازار گرفته بود به فلك و می‌گفت کاغذ بده که قند را ارزان می‌کنی! حاجی می‌گفت من نمی‌توانم کاغذ بدهم. می‌توانم صد صندوق قند به رایگان بدهم و دیگر دکان تجارت را تخته کنم... و آدم حکومت همچنان به فلك ایستاده بود.

مردم که خون‌شان به جوش آمده بود بازار را تخته کردند و در مسجد شاه به تحصن نشستند. این ماجرا به همراه چند خرده ماجرای دیگر دست به دست هم داد تا یك سال بعدش در سال ۱۲۸۵ بالاخره شاه قاجار تن به امضای مشروطیت بدهد.

تو و او

علی رئوف

او یک لباس بلند یمنی پوشیده بود. یک دست سفید با یک کت خاکستری رویش. یک شال یمنی دور کمرش بسته بود و یک خنجر کج یمنی را گذاشته بود زیر شالش. تو یک کت و شلوار سرمه‌ای راه راه اصل پوشیده بودی. مال برندی که نامش را نمی‌توانم بخوانم. بوی ادکلن فرانسوی‌ات فضای اتاق را پر کرده بود. کراوات قرمز زده بودی روی پیراهن آبی کم‌رنگت. قرمزی کراوات انگار کم کم در آبی‌های پیراهن حل می‌شد.

او صبح از مادری که پسرش را در جنگ از دست داده بود، خداحافظی کرد. از پدری که یک روز رفته بود بیرون و شب بعد از بمباران به خانه برنگشته بود، خداحافظی کرد و از خانه بیرون زد.

و تو صبح سیگار وینستونت را کشیدی و کراواتت را زدی و از خانه بیرون آمدی. سرخی کراواتت بر آبی پیراهن مثل سرخی خون تمام مردمی بود که کشته بودی و به دریاهای خاورمیانه ریخته بودی. تو دستور پرواز پهپاد را بر فراز یمن صادر کردی و لم دادی به صندلی و چند ساعت بعد او پیروزمندانه بالای سر پهپاد متلاشی شده شما ایستاده بود و به پدرش فکر می‌کرد که یک روز بعد از بمباران هوایی شما به خانه برنگشته بود.